

ترجمان وحی (بررسی نقش پیامبر در فرایند نزول وحی)

حامد حسینیان*

چکیده

یکی از جنبه‌های بررسی وحی، فرایند نزول آن از نگاه دریافت‌کننده آن پیام است. برخی از دین‌پژوهان، پیامبر را فاعل وحی می‌دانند و وحی را حاصل نبوغ، تجربه یا روان‌پریاهوی او می‌پندارند. بنابر نظر برگزیده، پیامبران قوه‌ای مخصوص دارند که ابزار درک هاتف غیب است و از روی لیاقت به ایشان عطا شده است. آنان پیام الهی را به وسیله آن قوه می‌شنوند و بدون کاستی به زبان قوم خود ترجمه می‌کنند. این ترجمه کار پیامبر است؛ اما از آنجاکه پیام الهی است و این قوه نیز هدیه‌ای الهی و خداوند خود عصمت وحی را ضمانت کرده است، سخن پیامبر همان کلام الهی است که در قالب کالبدهای زمینی تنزیل شده است. به نظر می‌رسد این بیان هم مورد تأیید متکلمان باشد و هم راه را بر اعتراض‌های دگرانیشان ببندد.

واژگان کلیدی

وحی، تنزیل، پیامبر، قوه دریافت وحی، مراتب وحی، تجربه دینی.

طرح مسئله

هرچند فرایند تنزیل وحی پیچیده است، شکی نیست که اگر هستی، خالق مهربانی داشته باشد که بخواهد پیام هدایت و سعادت را به مخلوق خود برساند، باید آن معانی عالی را به گونه‌ای برای بشر تنزیل کند. عده‌ای پیامبر را فاعل وحی و معانی و الفاظ را ساخته و پرداخته او می‌دانند. عده‌ای دیگر، تنها الفاظ را ساخته پیامبر می‌دانند و بیشتر متکلمان، هم الفاظ و هم معانی را الهی می‌دانند. قضاوت در مورد سرشت وحی به جهات گوناگونی بستگی دارد که یکی از آنها بررسی نزول وحی و کیفیت آن است. در روند پژوهش درباره فرایند

safir.shahed@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۹۱/۸/۱۷

*. دانشجوی دکتری فلسفه دین، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۵

تنزیل، ابتدا پاسخ از نگاه دین پژوهان دگراندیش پی گرفته می شود و بعد از نقد و بررسی، نظریه برگزیده تبیین می شود.

پیامبر، فاعل وحی

گروه اندکی از اسلام شناسان سعی کرده اند تا به وحی، ماهیتی از سنخ بشری بیوشانند. اینان معمولاً وحی را یا آتش درون پیامبر یا حاصل نبوغ او یا تجربه درونی وی می خوانند. (قدردان قراملکی، ۱۳۸۶: ۱۰۶ - ۹۷) تفصیل این سه رویکرد چنین است:

۱. آتش درون (نگرش روان شناختی)

برخی از خاورشناسان معتقدند وحی محصول ضمیر ناخودآگاه پیامبران است و از آنجاکه ایشان علاقه شدیدی به هدایت مردم داشتند، چنین می پنداشته اند که با عالم غیب در ارتباط هستند. درمنگام^۱ می نویسد:

او پیوسته در فکر و اندیشه بود، ناراحت می شد و به خود می پیچید تا آنگاه که یقین کرد او همانند پیامبر می باشد که خداوند او را برای هدایت بشر برانگیخته است. این اعتقاد در خواب هایی که می دید بر او تجلی نموده، سپس این وضع تقویت شد و از صورت رؤیا و خواب بالاتر رفت و آن را به صورت فرشته ای مجسم یافت که در حال بیداری وحی را به او تلقین می کند. این آگاهی ها بر او چنین وانمود می شد که از آسمان بر او نازل می شود. (سبحانی، ۱۳۷۹: ۲ / ۳۰؛ فرید وجدی، ۱۹۷۱: ۱۰ / ۷۲۰ - ۷۱۳)

کارن آرمسترانگ، یکی از دین شناسان معروف معاصر، پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، کتابی در زمینه زندگی حضرت محمد ﷺ نوشت که بسیار پر فروش شد. انصاف این است که او در این کتاب، زندگی پیامبر اسلام و حوادث در طول زندگی ایشان را به خوبی یک نویسنده مسلمان نگاشته است؛ اما چون در فرهنگ مسیحی، تصور متفاوتی از وحی وجود دارد، تفسیر متفاوتی از وحی ارائه کرده است:

این اصوات مقدس مسلماً به طور مستقیم از آسمان صادر نمی گردید. خداوند موجود قابل توصیفی که این چنین پیام خود را در عالم خارج ارسال دارد، نمی تواند باشد. پیامبر باید از دورن خود این پیام ها را دریافت می داشته است. بعدها صوفیان و عرفای مسلمان، این پیام را به عنوان حضور خداوند در بطن موجودیت ما انسان ها تفسیر نمودند. بعضی از آنان پیام الهی را بدین صورت می شنیدند: خدایی به جز خود شما وجود ندارد. (آرمسترانگ، ۱۳۸۳: ۱۱۵)

برخی از دین پژوهان داخلی نیز با گرته برداری از فضای فرهنگی غرب، همان سخنان را تکرار می کنند.

۱. امیل درمنگام شاعر و مستشرق فرانسوی است. او کتابی با عنوان حیات محمد تألیف کرده است و در آن به تبیین وحی نیز پرداخته است.

سروش معتقد است: وحی آتشی بود که از دورن به خرمن پیامبر افتاده بود و چنان روانش را پریشان کرده بود که چنین می‌شنید که بر او وحی می‌شود.

همین چالش‌ها و پرسش‌ها بود که روان او را بی‌تاب و چالاک می‌کرد و آتش نیاز و تقاضا را در او دامن می‌زد و او را به آستانه کشف می‌رساند تا پاسخ‌هایی را از فرشته وحی دریافت کند و به زبانی درخور مردم با آنان در میان نهد. (گروه نویسندگان، ۱۳۸۷: ۸۷ - ۸۶)

پیامبر درست مانند یک شاعر احساس می‌کند که نیرویی بیرونی او را در اختیار گرفته است؛ اما در واقع یا حتی بالاتر از آن در همان حال، شخص پیامبر همه چیز است: آفریننده و تولیدکننده. (همان: ۷ - ۶)

محمد کتابی بود که خدا نوشت و وقتی او کتاب وجود خود را می‌خواند، قرآن می‌شد و قرآن کلام خدا بود. محمد را خدا تألیف کرد و قرآن را محمد و قرآن کتاب خدا بود. همچنان که زنبور را خدا آفرید و عسل را زنبور و عسل فراورده وحی بود. (سروش، ۱۳۸۷: ۱۷۳)

علی دشتی^۱ نیز سال‌ها پیش از وی، وحی را صورتی از اعماق ضمیر ناخودآگاه پیامبر و آرزوهای نهفته در آن خوانده بود. (قدردان قراملکی، ۱۳۸۶: ۹۸)

۲. اندیشه اصلاح (نگرش اجتماعی)

وحی در این رهیافت، حاصل نبوغ و ابتکار پیامبر در جامعه تعریف می‌شود. اینان می‌پندارند که پیامبران در طول تاریخ با استفاده از نبوغ فکری خود و آگاهی از اوضاع و شرایط جامعه خواسته‌اند سعادت را به جامعه بازگردانند. پیامبران همان نابغه‌های عرصه جامعه‌شناسی هستند که همت آنها صرف این شده که مدینه فاضله را در آرمان شهر بسازند. آنان برای رسیدن به مقصود خویش باید بگویند پیام را از ناحیه خداوند گرفته‌اند:

ممکن است کسی سؤال کند برای انجام این کارها چه نیازی به خدا بود؟ به‌عوض رفتن به‌دنبال چنان تجربه سخت و ملال‌آور وحی در غار حراء، چرا او به سادگی یک مبارزه جدی علیه بی‌عدالتی را آغاز نکرد؟ پاسخ ساده است. او به‌خوبی می‌دانست که مشکل جدی‌تر از آن است که با اصلاح اجتماعی و مبارزه سیاسی بتوان آن را حل کرد و اگر هم در آن راه موفق گردد، بسیار سطحی و ظاهری خواهد بود. این تغییر نمی‌توانست اثربخش باشد، مگر اینکه قریش در عمق احساس درونی خود تغییرات ریشه‌ای را به‌وجود آورد. (آرمسترانگ، ۱۳۸۳: ۱۲۳)

۳. تجربه دینی (نگرش تجربی)

در غرب، شلایرماخر برای حفظ باقیمانده دین تلاش کرد تا با طرح تجربه دینی، رنگ جدیدی به مسیحیت

۱. علی دشتی (۱۳۶۰ - ۱۲۷۶) از پژوهشگران و سیاستمداران معاصر است. او هرچند تحصیلات خود را در حوزه علمیه آغاز کرد، بعدها از منتقدان روحانیت و مبانی دین اسلام شد و هم‌زمان فعالیت‌های خود را در تحکیم پادشاهی سلسله پهلوی آغاز کرد. او کتاب ۲۳ سال را در نقد تاریخ صدر اسلام نوشت و تمامیت اسلام را به‌عنوان دین مبتنی بر وحی به چالش کشید.

دهد و آن را از چالش‌های پیش روی برهاند. در حوزه اندیشه‌های اسلامی نیز یکی از نخست کسانی که این راهکار را در پیش گرفت، اقبال لاهوری بود. ایشان هم تحت تأثیر فضایی که در آن درس خوانده بود، برای احیای فکر دینی، نسخه تجربه دینی را نگاشت. اقبال می‌نویسد:

پیغمبر را می‌توان همچون نوعی از خودآگاهی باطنی تعریف کرد که در آن تجربه اتحادی تمایل به آن دارد که از حدود خود لبریز شود و در پی یافتن فرصت‌هایی است که نیروهای زندگی اجتماعی را از نو توجیه کند یا شکل تازه‌ای به آنها دهد. در شخصیت وی، مرکز محدود زندگی در عمق نامحدود خود فرومی‌رود، تنها با این قصد که بار دیگر با نیروی تازه ظاهر شود و کهنه را براندازد و خط سیرهای جدید زندگی را آشکار کند. (بی‌تا: ۱۴۴)

سروش نیز وحی را تجربه‌ای می‌داند که پیامبر روزبه‌روز در آن ماهرتر می‌شود. همان‌گونه که هر تجربه‌گری می‌تواند آموخته‌تر و مجرب‌تر شود و همان‌طور که هر شاعری می‌تواند شاعرتر شود، پیامبر هم می‌تواند به تدریج پیامبرتر شود: (سروش، ۱۳۷۹: ۱۰)

محمد رسول‌الله را می‌نگرم که چون عاشق هنرمند در تجربه‌ای روحانی سینه‌اش گشاده و چشمان باطنش گشوده و جانش پر از خدا شده است و از آن پس هرچه می‌بیند و هرچه می‌گوید، خدایی است ... او لبریز و شادمان از این کشف پیامبرانه، تجربه خود را با دیگران در میان می‌گذارد و مغناطیس‌وار جان‌های شیفته را به خود می‌خواند. (گروه نویسندگان، ۱۳۸۷: ۵۰)

تحلیل و بررسی

اکنون پس از گزارش نگرش‌های گوناگون به ماهیت وحی، لازم است به تحلیل آنها پرداخته شود تا زمینه برای ارائه قول برگزیده فراهم گردد.

نقدهای مشترک بر هر سه نگرش

۱. به تعبیر قرآن: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشْرًا مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ؛ خدا را چنان که باید نشناختند، آن هنگام که گفتند: خدا چیزی بر بشری نازل نکرده. بگو چه کسی آن کتابی را که موسی آورده، نازل کرده است. همان کتابی که برای مردم روشنایی و رهنمود است.» (انعام / ۹۱) به راستی اینان خدای خود را نشناخته‌اند. چگونه انسان مخلوقی رهاشده باشد و خدا هدایتش را به عهده نگرفته باشد؟ اینان در حقیقت خدا را تحقیر کرده‌اند؛ چگونه خدا در اندیشه هدایت نباشد و پیامبر از درد هدایت، تجاربش را در قالب نسخه‌های هدایت برای انسان به‌تحریر درآورد؟ امام صادق علیه السلام در وصف خداوند می‌گوید: «خدا بزرگ‌تر از آن است که خلقش را بر زمین بدون امامی عادل رها کند.» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۱۷۸)

سزاوار نیست فرزندان انسانی که خالق هنگام آفرینش او، خود را احسن‌الخالقین خوانده بود، در دنیایی که

به امانت برای آنها آفریده شده بود، تنها به نظاره طلوع‌ها و غروب‌های بی‌پایان خورشیدش بنشینند. آری، خدا حکیم‌تر از آن است که بهانه خلقتش تنها نمایش این داستان بی‌انتهای باشد. آیا می‌شود پنداشت آن خدایی که بر جنبندگان نیز نقشه راه را الهام کرده، به زنبور وحی می‌کند، بر این انسان که تاج «کرمنا» به سرش نهاده، سروش هدایتش را دریغ دارد؟

۲. «چگونه خدا را شناخته‌اند آنان که می‌گویند: چه‌بسا پیامبران یافته‌های خود را بافته باشند و در کتابی تدوینش کرده باشند. آن خدایی پرستیدنی است که چنان جهان در ید تدبیرش نهفته که اگر پیامبرش لحظه‌ای خطا کرد و یافته‌های شاعرانه‌اش را ربانی جلوه داد، تپش را از قلبش بازستاند.» (الحاقه / ۴۶ - ۴۵) «همان خدا که اگر پیامبرش یاوه سرود، به دلش مهر نهد تا دیگر باطل نسراید.» (شوری / ۲۴)

۳. پیامبرانی که خداوند برای هدایت انسان‌ها گسیل داشته است، علاوه بر شعور وحی، ید بیضای معجزه نیز داشتند و اعجازشان نشان از نبوت آنها داشت و خداوند فرستاده‌های خود را بی‌نشان ارسال نمی‌کند. حال که هر کودکی نیز می‌فهمد تیغ را نشاید که دست زنگی مست سپرد، آیا سزاوار است که آفریدگار، علائم صدقش را به‌دست کسانی دهد که در سریر وهم‌آلود خویش، خویشان را خلیفه آن سرور پنداشته، در سر توهم ارتباط با خدا را دارند؟ خداوند بلندمرتبه‌تر از این پندارها است که ید بیضا به‌دست دیوانه سپارد و نیل خروشان به امر روان‌پریشی رام کند. آن خدایی که از آتش نمرود برای ابراهیم گلستان ساخت و از شعله‌های پرشراره، نسیم عطر بهاره برآورد، بی‌جهت کلام خلیل را استوار نمی‌کرد. مگر می‌شود دم مسیحا که پیر را برنا می‌کرد و کور را بینا، حکمتی از شکرستان کلام دوست نجشیده باشد؟ آری آن خدایی که ساحران کلام را از سحر کلام محمد ﷺ به شگفت آورده بود، همو بود که کامش را به کلامش شیرین ساخته و خوان حکمت را از لبان او گسترده بود.

۴. چنین تصویری که پیامبران، نبوغ، حالات درونی یا تجارب خود را وحی می‌پنداشتند، تنها دو پیش‌فرض می‌تواند داشته باشد: یا اینکه پیامبران در دسته نادانان باشند یا از مکاران. بسیار دور از ذهن است که انبیا و اوصیای آنان، آن‌قدر روان‌پریش و غافل باشند که خود نفهمند مجنون شده‌اند و جنون، عنانشان از کف ربوده باشد. آنچه ما از تاریخ و سیره پیامبر در دست داریم، همه حاکی از فرزانی است که او و اعتراف دوستان و دشمنان به آن است. اینکه همه مکارانه وانمود کرده باشند که خدای مهربان آنان را به پاسداری از هدایت برگزیده است، شاید بزرگ‌ترین افترای تاریخ باشد.

۵. با نگاهی به سیر نزول آیات وحی در طول زندگی مبارک پیامبر متوجه می‌شویم هدایت هادی به لحظات خاص و درنگ پیامبر اختصاص نداشته است. گاه در بحبوحه جنگ و گاه در سخت‌ترین لحظات طاقت‌فرسا پیک وحی می‌رسید و پیامبر بی‌درنگ اسرار هدایت را بازگو می‌کرد. در این لحظات، پیامبر آرامش اندیشه نداشت که از دغدغه خود، چکامه وحی بسراید.

نقدهای نگرش روان‌شناختی و اجتماعی

۱. به فرض که برخی انسان‌ها دارای حالات روانی خاصی باشند و چنان باشند که آتش دورنشان آنها را به رسالتی خاص منصوب کند و اینکه برخی آن‌قدر در اندیشه اصلاح جامعه باشند که خود را رسول خداوند بپندارند؛ اما صرف این فرض‌ها دلیل نمی‌شود که نبوت خاص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این‌گونه بوده باشد. این امر نیاز به اثبات دارد.

۲. پیامبر در تمام عمر قبل از بعثت خویش هیچ سابقه اصلاح‌گری اجتماعی یا نبوغ خاصی نداشته است. تنها سابقه پیامبر در تاریخ عرب جاهلی، حضور در پیمان حلف‌الفضول بود؛ پیمانی که دیگران نوشتند و هر آزادمردی آن را امضا کرد و پیامبر تنها یک امضاکننده بود. قرآن خود می‌گوید: «قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ.» (یونس / ۱۶) در این آیه، یاوه‌گویان خطاب شده‌اند که پیامبر پیش از این در جمع شما حضور داشت و هیچ‌گاه چنین نمی‌گفت که امروز برای شما تلاوت می‌کند.

نقدهای نگرش تجربی

۱. پیامبر امی و درس‌نخوانده بود. عرب عصر جاهلی کتاب و حساب ندیده بودند و قلم و دوات نمی‌شناختند. قرآن علاوه بر داستان‌های انبیای پیشین، لبریز از حکمت‌ها و اندیشه‌های متعالی بود که حکیمان و فیلسوفان مکاتب دنیا هم از هم‌اموردی او معذورند. پس چگونه در ذهن بگنجد که پیامبری مکتب‌نرفته آن را در میان قومی درس‌نیاموخته نگاشته باشد؟ اگر فرایند وحی تجربه‌ای دینی می‌بود - همان‌طور که طرفداران تجربی بودن وحی معتقدند - باید در همان سطح فرهنگ و معتقدات زمانه می‌بود، نه به کلی متفاوت با آن.

۲. تاریخ پیامبران بر نمی‌تابد که مقام وحیانی پیامبران، محصول تجارب آنها بوده باشد. عیسی ناصری صلی الله علیه و آله درحالی که هنوز هیچ تجربه‌ای را از سر نگذرانده بود و در گهواره بود، به گواه قرآن (مریم / ۲۰ - ۱۹) به نبوت می‌رسد و اعلام پیامبری می‌کند.

۳. برخی سرشت وحی پیامبر را تجربه خوانده‌اند؛ تجربه‌ای که چه‌بسا هر روز فربه‌تر شود و پیامبر در آن ماهرتر. چنین کلامی به این معنا خواهد بود که این خداوند است که پس از کسب تجربه در این ارتباط کارآزموده‌تر می‌شود و بهتر به هدفش نائل می‌شود؛ چراکه ارسال وحی برعهده خداوند است. اوست که باید پیامبر را مستعد دریافت پیام کند. موفقیت و پیشرفت روزبه‌روز پیامبر به‌معنای پیشرفت خداوند در ارسال هدایت است.

۴. از طرف دیگر، به فرض که بپذیریم ارتباط با سروش غیبی نوعی تجربه باشد، حاصل این تجربه‌ورزی، کارآزموده‌تر شدن در دریافت و ارتباط است، نه کارآزموده شدن در بیان معانی و نگارش حکمت‌های متعالی‌تر. به‌پنداشت اینان، پیامبر روزبه‌روز راحت‌تر می‌تواند ارتباط روحانی در تجربه عرفانی داشته باشد و این

ربطی به کارآموده شدن در انشای محتوای آن حقایق ربانی ندارد.

۵. تفاوت اصلی ماهیت وحی و تجربه دینی در این است که ماهیت وحی نزول است و ماهیت تجربه دینی، صعود تجربه‌کننده. نگارش قرآن، نگارش پیامی نازل شده است، نه شرح حال پیامبری صعودکننده. اینان در راستگویی و امانت پیامبر تردیدی نکرده‌اند. پیامبر در کتابی که آورده، سراسر وحی را به نزول و تنزیل و انزال و القا توصیف کرده است؛ اما حقیقت تجربه عرفانی، صعود شخص به عوالم بالاتر و خیردار شدن از اسرار است.

۶. تفاوت دیگر وحی و یافته‌های عرفانی، پیشینه و عقبه وحی است. در رهیافت تجربه دینی، هیچ عقبه‌ای برای وحی نیست؛ اما در رهیافت عرفانی - همان‌طور که در قرآن آمده است - حقیقت وحی نزد خداوند است و به تدریج از آن عالم والا به عالم ماده تنزیل می‌شود. (قدردان قراملکی، ۱۳۸۲: ۱۶۳)

۷. تفاوت دیگر وحی و حالات عرفانی در نوع اتصال آنها با مبدأ خویش است.

هرچند هر دوی این حالات شهودی هستند، ولی عارفان گاه با عالم مثالی متصل به نفس خویش اموری را مشاهده می‌کند؛ اما شهود پیامبران، شهود عالم منفصل از خویش است و متن واقع را می‌بینند و از این‌روست که در تعالم خویش هیچ‌گاه با هم اختلاف ندارند. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱ / ۱۶۰)

عرفا گاه با مثال متصل به نفس خود در ارتباط هستند و مطالبی را مشاهده می‌کنند و گاهی در ارتباط با مثال منفصل اموری را می‌بینند و به‌ه‌رتقدیر در هیچ حال معصوم نیستند و احتمال خطا در کشف ایشان راه دارد ... اما وحی پیامبران همواره در ارتباط با متن واقع و همواره با عصمت همراه است و لذا احتمال خطا در آن راه ندارد ... لذا انبیا همیشه یکدیگر را تصدیق می‌کرده‌اند. (همان: ۱۶۰)

۸. پویندگان حقیقت می‌دانند که معرفت وحیانی نباید با تجربه وحیانی خلط شود. پیامبران همراه با معرفتی که برای ایشان حاصل می‌شد، تجارب دینی هم داشته‌اند؛ اما این معرفت با این تجارب هم‌سنخ نیستند. برای نمونه، آنگاه که حضرت موسی صدای خداوند را شنید، حالتی درونی به او دست داد و زمانی که به سخن او گوش فرا داد، معرفتی از سنخ دیگری برایش حاصل می‌شد.

۹. به‌فرض که تجربه دینی، شرط لازم برای نبوت باشد، شرط کافی نیست. در این تردیدی نیست که پیامبران برای اتصال با مبدأ هستی باید از قبل مهیا شده باشند و از این راه بیگانه نباشند؛ اما این حداقلی است که با توفیق الهی فراهم می‌شود و بیشتر همان لطف و منت خدایی است که پیام را به‌گونه‌ای منحصربه‌فرد در اختیار پیامبرانش قرار می‌دهد.

بایزید بسطامی که خود رهرو طریق عرفان است، می‌گوید:

چون ۹۰ هزار سال به‌سر آمد، بایزید را دیدم و من هرچه دیدم، همه من بودم. پس چهار هزار

بادیه بریدم و به نهایت رسیدم. چون نگه کردم، خود را در بدایت درجه انبیا دیدم. پس چندان در آن بی‌نهایتی برفتم که گفتم بالای این درجه هرگز کس نرسیده است و برتر از آن مقام نیست. چون نیک نگاه کردم، سر خود را بر کف پای یک نبی دیدم. پس معلوم شد که نهایت حالت اولیا بدایت حال انبیاست و نهایت را غایت نیست. (عطار، ۱۳۷۲: ۲۰۶)

۱۰. وحی تجربه‌ای منحصر به فرد است و تا تجربه نشود، نمی‌توان از آن سخن گفت. آنان که از جانب خویش ماهیت آن را می‌کاوند، چیزی را واکاوی می‌کنند که خود تجربه نکرده‌اند.

پیامبر، قابل وحی

خشت اول بحث وحی و وحی‌شناسی بر پایه عقل است. عقل می‌گوید خدای حکیم بندگانش را هدایت می‌کند و حال که همگان نمی‌توانند بی‌واسطه خلیفه آن ذات متعالی باشند، پس باید بنده‌ای برگزیده، این پیام را دریافت کند و به کمالش ابلاغ کند. عقل تنها می‌گوید: پیامبر باید استعداد دریافت این پیام را داشته باشد، نه تولید آن را. متأسفانه برخی از این اصل غفلت کرده‌اند و ناخواسته آن‌قدر پیامبر را بالا برده‌اند که او را تولیدکننده وحی خوانده‌اند؛ غافل از اینکه با این کار از نقش خدا می‌کاهند. به هر حال، تبیین فرایند نزول نیاز به فهم مقدماتی دارد که در پی خواهد آمد.

پیامبر و قوه دریافت وحی

وحی منت الهی است و خداوند از سر لطفش بندگانش را به هدایت خویش قرین ساخته است؛ اما آیا هر کس استعداد دریافت وحی را دارد؟ پاسخ روشن است. هر چند وحی منت الهی است، باید فردی برای این ارتباط مهیا می‌شد و کار خداوند به‌گزار نیست. همان‌طور که دستگاه هاضمه کودک توان هضم چرب و شیرین‌های ضیافت اشرف را ندارد، هر کسی هم توان فهم معارف را در فیض ضیافت حضور ندارد و چه بسا قالب تهی کند. آری، پیامبران باید قبل از به استقبال وحی رفتن، مهیای این دریافت می‌شدند. نمونه‌هایی از این آماده‌سازی‌ها چنین است:

۱. انجام دادن عبادات خاص، مانند روزه: روزه ماه رمضان ابتدا فقط بر پیامبران واجب بود. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که همانا خداوند روزه رمضان را بر پیامبران واجب کرده بود، در حالی که هنوز بر امت‌ها واجب نشده بود. (صدوق، ۱۴۱۳: ۲ / ۹۹)
۲. چله‌نشینی: پیامبر هر سال در ماه رمضان و همیشه در طول سال برای خلوت و عبادت به کوه نور می‌رفت و تنها در غار حرا با خدای خویش مناجات می‌کرد. موسای کلیم‌الله نیز برای دریافت وحی، خود را آماده می‌کرد. وی باید ۴۰ روز عابد کوه طور باشد تا لیاقت دریافت آن الواح هدایت را بیابد. حتی ۳۰ روز به ۴۰ روز افزایش می‌یابد تا این آمادگی بیشتر شود.

۳. خداوند نیز خود پیامبرانش را آماده‌تر می‌کرد. از پیامبر نقل شده است که یک‌بار در کودکی و بار دیگر در بزرگسالی، فرشته وحی قلب ایشان را شستشو داده است. این بیان، نمونه‌ای ساده برای بیان کردن این حادثه بوده است. (مقبل المجیدی، ۱۴۲۱: ۵۴ - ۵۰)

بیان دیگری از آماده‌سازی پیامبر از سوی خداوند در آیه ۲۲ سوره زمر آمده است: «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلِيٌّ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.» در سوره انشراح نیز همین مضمون آمده است: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ.» خداوند سینه پیامبر را گشوده بود و به او شرح صدر داده بود تا دلش گنجایش کلام الهی را داشته باشد.

۴. تأیید با روح القدس: پیامبران ابزاری اختصاصی دارند و آن روح جداگانه‌ای به نام روح القدس است. در روایت معتبری از امامان وارد شده است که انسان‌ها سه روح دارند: روح الحیاة، روح الشهوة و روح القوة. انسان‌های مؤمن علاوه بر این سه، روح دیگری به نام روح‌الایمان دارند و انبیا روح پنجمی دارند که روح القدس نامیده می‌شود. این روح همراه آنان است و بعد از سلسله نبوت به امامان منتقل می‌شود. این همان روحی است که غفلت و خواب ندارند و مؤید به نیروی الهی است. (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۲۷۲) در قرآن نیز به صراحت آمده است که تا قبل از اعطای روح به پیامبر، ایشان خبری از کتاب نداشتند. (سوری / ۵۲)

البته هرچه وحی الهی سنگین‌تر و جامع‌تر باشد، پیامبر حامل وحی باید جلا یافته‌تر باشد. محمد ﷺ آخرین پیامبر الهی بود و قرآن آخرین وحی. قلب پیامبر محل ریزش وحی الهی است و هرچه وحی کامل‌تر باشد، ظرف آن نیز باید جامع‌تر باشد. پس وی باید بیشترین آمادگی را برای دریافت وحی در خود تحصیل می‌کرد. در احادیث معراج، بارها از زبان جبرئیل گفته شده است که: ای محمد، اینجا که گام می‌گذاری، هیچ نبی مرسل و ملک مقربی تاکنون پای نگذاشته است. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۵ / ۲۳۶) در روایتی دیگر آمده است: چون خداوند قلوب بندگانش را نظر کرد، قلب محمدش را برترین قلب‌ها یافت و او را برای آخرین رسالتش برگزید. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۷ / ۳۰۹) امام خمینی ﷺ عیسی ﷺ را آینه جلال، موسی ﷺ را آینه جمال و محمد ﷺ را به حسب خاتمیتش آینه‌دار جمال و جلال الهی می‌داند. (امام خمینی ﷺ، ۱۳۷۷: ۱۴۳ - ۱۴۲)

۵. تکمیل قوای پیامبر ﷺ در شب قدر: خداوند شب قدر را چنین توصیف می‌کند: «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ.» در اینکه مراد از اذن چیست، علامه طباطبایی می‌فرمایند: اذن به معنای اعلام رخصت و عدم مانع است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۳۳۲) این اعلام به این معناست که در آن شب، موانع برطرف شده، دیگر حجابی برای پیامبر باقی نمانده است. همین که این حجاب برداشته می‌شود، قرآن نمایان و نازل می‌شود. قرآن در لوح محفوظ بود و نورش بر عالم می‌تابید، اما چشمی برای دیدن لمعات هدایتش نبود.

شب قدر، شب کمال انسان بود. از امام صادق ﷺ روایت شده است که شب قدر، شب فاطمه ﷺ است.

(مجلسی، ۱۴۰۴: ۴۳ / ۶۶) البته نه اینکه ایشان تنها مصداق انسان کامل شب قدر باشند. آن شب، شب انسان‌های کاملی است که خداوند آخرین سفارت‌های هدایت را به دوش آنها سپرده است.

شاید سر اینکه سوره قدر با صیغه جمع «انا انزلنا» نازل شده است، برای اشاره به این باشد که آن شب، جمیع اسما و صفات الهی بر پیامبر متجلی شد. (امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۷۵: ۳۲۱ - ۳۲۰) شب قدر هم اشاره‌ای به ظاهرکننده اسم اعظم یا همان مرآت تام محمدی است. (همان: ۳۳۷) از آنجاکه رمضان ماه تکامل و خودسازی است، کتاب‌های آسمانی در ماه مبارک نازل می‌شود. تورات در ششم، انجیل در دوازدهم، زبور در هجدهم و قرآن در شب قدر امت خاتم نازل شد. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۱ / ۵۹) شاید شب قدر هر امتی همان شبی باشد که دروازه‌های برکت گشوده می‌شود و خلق خدا متنعم به فصل جدیدی از هدایت می‌شوند.

مراتب وحی

وحی در موطن‌ها و مراحل گوناگونی است (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۰: ۷ / ۴۱) و پیامبران نیز با توجه با درجات خود، سطوح مختلفی از وحی را دریافت می‌کنند. از این اختلاف می‌توان فهمید که آنها نیز در دریافت وحی متفاوت بوده‌اند و شخص پیامبر در وحی نیز مدخلیت داشته است.

محمی‌الدین عربی که بیانش زینت کلام عرفان نظری است، می‌گوید: فرمان الهی از عرش نزول می‌کند تا به سدره‌المنتهی می‌رسد؛ از آنجا به آسمان‌ها نزول می‌کند تا اینکه به آسمان هفتم - که آسمان دنیاست - می‌رسد و از آنجا به زمین فرود می‌آید و بر قلوب خلائق تجلی می‌کند. در این راه هرکس به اندازه استعداد خود از آن بهره‌مند می‌شود. (ابن عربی، بی تا: ۳ / ۲۹)

در قرآن به این تفاوت درجات انبیا نیز اشاره شده است: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ». (بقره / ۲۵۳) طبق این آیه، پیامبران در یک سطح نیستند و برخی بر برخی ترجیح داده شده‌اند. یک مصداق برتری در آیه، اختلاف در نوع وحی معرفی شده است. برخی از پیامبران مستقیم با خداوند نجوا می‌کنند. در آیه دیگری آمده است: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا». (اسراء / ۵۵) از این آیه هم معلوم می‌شود که یکی از برتری‌ها، برتری در اعطای کتاب است. تنها برخی از پیامبران الهی بودند که این لیاقت را داشته‌اند که کتابی از خداوند دریافت کنند.

در آیه دیگری آمده است: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذُنِهِ مَا يَشَاءُ». (شوری / ۵۱) در این آیه، سه‌گونه ارتباط الهی برای پیامبران تصویر شده است: وحی مستقیم، کلام از ورای حجاب، کلام به واسطه فرستاده الهی. ممکن است یک پیامبر، تنها به یک شیوه وحی را دریافت کند و پیامبر دیگری به هر سه شیوه. این امر به رتبه پیامبران بستگی دارد. وجود این روش‌های

سه‌گانه به این سبب نیست که خدا حالات گوناگونی دارد؛ چراکه تبدیل در ناحیه ذات الهی ممکن نیست. تمام اقسام وحی در شخص پیامبر جمع می‌شود و این پیامبر است که حالات مختلفی دارد. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱ / ۵۴ - ۵۳) گاهی انسان حالت خاصی پیدا می‌کند که تکلم الهی را بی‌واسطه دریافت می‌کند و گاهی با واسطه فیض را می‌گیرد که آن واسطه یا فرشته و روح امین است و یا واسطه حجاب. تفاوت نسبت به انسان کامل و مستمع است، نه نسبت به متکلم و منشأ وحی. (همان: ۵۳) علامه نیز مراتب سه‌گانه وحی را قابل جمع می‌داند و تفاوت را به لحاظ توجه مخاطب می‌داند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۴ / ۱۳۹ - ۱۳۸) مراتب وحی بسته به مراتب پیامبر نیز متفاوت است. درجات انبیا در گستره کلامشان و جاودانگی پیامشان نیز مؤثر بوده است:

چون نبوت ختمیه و قرآن شریف و شریعت آن سرور از مظاهر و مجالی، یا از تجلیات و ظهورات، مقام جامع احدی و حضرت اسم‌الله الاعظم است، از این جهت محیط‌ترین نبوتات و کتب و شرایع و جامع‌ترین آنها است و اکمل و اشرف از آنها تصور نشود؛ و دیگر از عالم غیب به بسط طبیعت علمی بالاتر یا شبیه به آن تنزل نخواهد نمود؛ یعنی، آخرین ظهور کمال علمی که مربوط به شرایع است همین، و بالاتر از این امکان نزول در عالم ملک ندارد؛ پس، خود رسول ختمی ﷺ اشرف موجودات و مظهر تام اسم اعظم است، و نبوت او نیز اتم نبوتات ممکنه و صورت دولت اسم اعظم است که ازلی و ابدی است. (امام خمینی رحمته، ۱۳۷۵: ۳۱۰ - ۳۰۸)

کیفیت تنزیل

به نظر صدرا، اگر روح به مجرد کامل رسد، با عقل فعال مرتبط می‌شود و اسرار زمین و آسمان برای وی روشن می‌شود. البته گاهی برخی از اولیا به کمالاتی می‌رسند و اسراری برای او فاش می‌شود؛ اما پیامبران بسته به مقامشان می‌توانند به حالتی رسند که هیچ‌گاه قوای ظاهرشان آنان را از درک آن حقایق باز ندارد. پیامبران در سیر مجرد خود به سوی خداوند معارف را مشاهده می‌کنند و خداوند هدایت‌ها را برایشان آشکار می‌کند. در راه بازگشت، آنچه پیامبر با روح قدسی‌اش مشاهده کرده، بر روح بشری‌اش متمثل می‌شود و آنگاه در مرحله بعد از عالم خیال به حواس ظاهر منتقل می‌شود. در این حال چه‌بسا پیامبر سروش وحی را در قالب جبرئیل شهپر یا مردی زیبارو ببیند که اسرار را در گوش او نجوا می‌کند. (صدرالدین شیرازی، ۳۲ / ۷ - ۳۱ و ۳۵) البته این بیان، تنها از صدرای شیرازی نیست و فلاسفه قرن هاست که به این کلام معتقد هستند. علامه حلی در کتاب *ایضاح المقاصد* می‌فرماید:

ان النفس اذا اتصلت بالعقل الفعال فادرکت صورة کلیة، حصلت المتخیلة صورة جزئیة محاکیة لتلك الصورة الكلية و مناسبة لها. ثم یترک تلك الصورة الي قوة الحس المشترك، فیرتسم فيه فیشاهد و لولا حصول المانع لقد كان هذا الاحساس دائماً. (حلی، ۱۳۳۷: ۲۴۱)

نه تنها فیلسوفان شیعی، که فیلسوفان و متکلمان اهل سنت نیز از دیرباز با این کلام آشنا بوده‌اند. سیف‌الدین آمدی - از علمای قرن ششم و هفتم - می‌نویسد:

و ليس ما يراه النبي من اختلاف صور الملك لتبدل حقيقته او لتبدل صورته و شكله بل الذي يظهر انها انوار روحانية و جواهر عقلية تظهر في الخيال علي الاختلاف تلك الاشكال و يكون تعلقها به - في ضرب المثال - علي نحو تعلق النفس الناطقة بالابدان. فإذا اشتدت صفاء النفس بحيث صارت متصلة بعالم الغيب انطبعت تلك الاشكال في القوة الخيالية و ارتقت فيها تلك الكمالات اللاهوتية ثم انطبع ما حصل في الخيال من الادراكات الظاهرة في الحواس الباطنة فذا ذاك يري من الاشخاص الصور و يسمع من الاصوات ما تتقاصر عن الاحاطه به قوي البشر فما يراه من الصور هي ملائكة الله و ما يسمعه من الكلام هو كلام الله و وحيه الموحى به اليه. (۱۹۷۱: ۳۲۵)

معنای اینکه روحانیت پیامبران، نازل کننده ملائک است، (امام خمینی علیه السلام، ۱۴۱۰: ۳۷ - ۳۶) آن است که پیامبران به دلیل قوای روحانی‌شان می‌توانند فرشته وحی را در عالم مثال و عقل رصد کنند، نه اینکه حقیقتی در کار نباشد و پیامبران به قدرت توهم خویش چنین بیندارند. پیامبر منبع تولید وحی نبوده است؛ اما به قدرت خویش می‌توانسته آنچه را در آن عوالم مجرد موجود بوده است، تنزیل دهد. حقیقت وحی نزد خداوند حکیم علیم است. (نمل / ۶) پیامبران واسطه‌ای برای تنزیل آن حقیقت هستند. در این راه در هر مرحله، مستمعی و در هر وادی شنونده‌ای دارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۷۷)

تنزل قرآن به نحو تجلی است. یعنی درعین حال که معارف آن به دست مردم رسیده، مرحله اعلایش نزد خدای علی حکیم و مرحله عالی‌اش در دست فرشتگان کرام برره است. (همو، ۱۳۷۸: ۱ / ۴۶)

اشتباه خواهد بود اگر بیندازیم نسخه ام‌الکتاب قرآن در حدود سال ۴۰ عام‌الفیل نگاشته شد و آنگاه پیامبری برگزیده شده تا صلاحیت قرائت از روی آن نسخه را داشته باشد. قرآن حقیقت خود را لدنی معرفی می‌کند و محمد صلی الله علیه و آله را واسطه‌ای می‌داند که آن را از مقام لدنی به ارمغان آورده است. قرآن لدنی، زمانی نیست و آنچه سندش در نزد خداوند است، زمان‌بردار نیست. خدا از حکمتش جدا نیست و حکمت و مهربانی از هدایت خلق و هدایت، کتاب و راهنما می‌خواهد.

قرآن دارای ابعادی است که تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله مبعوث نشده بودند و قرآن متنزل نشده بود، از آن مقام غیب، نازل نشده بود از آنجا و با آن جلوه نزولی‌اش در قلب رسول خدا جلوه نکرده بود، برای احدی از موجودات ملک و ملکوت ظاهر نبود. بعد از آنکه اتصال پیدا کرد، مقام مقدس

نبوی ولی اعظم با مبدأ فیض به آن اندازه‌ای که قابل اتصال بود، قرآن را نازل‌تاً و مُنَزَّلًا کسب کرد، در قلب مبارکش جلوه کرد و با نزول به مراتب هفت‌گانه به زبان مبارکش جاری شد. (امام خمینی رحمته الله علیه، بی تا: ۱۷ / ۴۳۱)

پیامبر همان واسطه‌ای است که به‌مدد الهی می‌تواند اسرار را به زبان مردم بازگو کند. از این رو در کلام وحی نیز قرآن به قول پیامبر منسوب شده است: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (الحاقه / ۴۰) در قرآن نیز این پیامبر است که به مقامی می‌رسد که خداوند تنزیل قرآن را برای او آسان می‌کند. (اعلی / ۸) قرآن به‌صراحت می‌گوید که خداوند آن را به زبان پیامبر آسان کرد، نه زبان قوم پیامبر: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (مریم / ۹۷) و «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (دخان / ۵۸) یعنی پیامبر است که قوه‌ای خاص دارد که می‌تواند آن حقایق عالی و حقیقی را نازل کند. البته این قوه بیان و ترجمه اسرار، قدرتی است که خداوند رحمان به او آموزش داده است: «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن / ۴ - ۱) قرآن از منبع خود تابیده می‌شود و این‌طور نیست که یک‌بار که تابیده شد، دیگر منبع آن فیض رحمت به انتها برسد. امامان معصوم نیز که به مقام انسان کامل نائل شده‌اند، با رسیدن به این مقام قرب، به این قدرت دست خواهند یافت که به همه مراتب وحی معقول آگاه شوند و بتوانند آن را به زبان عالم ماده ترجمه کنند. از این رو امام باقر رحمته الله علیه، امامان را «تَرَاجِمَةٌ وَحْيِ اللَّهِ» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱ / ۱۹۲) و امام صادق رحمته الله علیه آنان را «تَرْجُمَانُ وَحْيِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲۶ / ۲۶۰ - ۲۵۹) می‌خواند. در زیارت جامعه کبیره نیز امامان به «تَرَاجِمَةٌ لَوْحِيهِ» (صدوق، ۱۴۱۳: ۲ / ۶۰۹) توصیف شده‌اند. در زیارت امام کاظم رحمته الله علیه ایشان را «تَرْجُمَانُ الْقُرْآنِ» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۹۹ / ۲۱) می‌خوانیم و امام علی رحمته الله علیه خود را به «ترجمان الله» (قمی، ۱۳۶۳: ۸۵) معرفی کرده است. با این توجه، فهم مسئله علم امامان و آگاهی آنان از همه اسرار قرآن روشن‌تر می‌شود.

امام صادق رحمته الله علیه در مورد حقیقت قرآن می‌فرماید: «اگر قرآن بر اقوامی که مرده‌اند، نازل شده بود، با مرگ آنها قرآن هم مرده بود؛ اما قرآن جاری است، همان‌طور که در اقوام گذشته جاری بود و قرآن بر اول و آخرین ما جاری است، همان‌طور که ماه و خورشید جاری هستند.» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۵ / ۴۰۳ و ۴۰۴) آداب تلاوت قرآن نیز مؤید همین نکته است.

مستحب است هنگام شنیدن و یا تلاوت خطاب «یا ایها الذین آمنوا» بگوییم «لبیک». برای آنکه خطاب خداوند فعلی است و خدا هم‌اکنون با ما سخن می‌گوید. اگر تکلم خداوند هم‌اکنون نباشد، دیگر لبیک گفتن برای آن چیست؟ چگونه می‌شود کسی با قصد جدی جواب متکلم در گذشته را بگوید؟ (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱ / ۶۴)

در سیره امام صادق رحمته الله علیه نیز آمده است که گاه ایشان هنگام قرآن قرآن در نماز بی‌هوش می‌شدند و بعد از به هوش آمدن می‌فرمودند: «ما زِلْتُ أُكْرِرُ آيَاتِ الْقُرْآنِ حَتَّى بَلَغْتُ أَلِي حَالٍ كَأَنِّي سَمِعْتُهَا مَشَافَهَةً مِّنْ أُنْزُلُهَا.»

(مجلسی، ۱۴۰۴: ۴۷ / ۵۸) از اینجا معلوم می‌شود قرآن جاری و ساری است.

مهم‌ترین مرحله در فرایند نزول وحی، گذر از دنیای فراسو به دنیای الفاظ مادی است. طبق اعتقاد بیشتر متکلمان شیعه، الفاظ وحی نیز الهی هستند. متکلمان معتقدند جنبه‌های اعجاز قرآن با الفاظ گره خورده است و اعجاز هرچند به دست پیامبر آشکار می‌شود، امری الهی است. حال جای این سؤال باقی است که پیامبر چگونه الفاظ قرآن را درک می‌کند؟ آیا پیامبر قوه‌ای خاص یا خلقتی دگر دارد که می‌تواند با عالم بالا ارتباط برقرار کند و کلامش موبه‌مو وحی الهی باشد؟ در این صورت آیا محمد ﷺ را به عرش برده‌ایم یا او را به حد یک بلندگوی ساده بر ایوان دنیا فرض کرده‌ایم؟

پاسخ را باید در مقام قرب پیامبر جستجو کرد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج برده شد، خداوند به او گفت: بندگام به چیزی چون واجبات (نمازهای واجب) به من نزدیک نمی‌شوند و گاه با مستحبات (نافله‌ها) نیز به من تقرب می‌جویند تا محبوب من گردند. وقتی محبوب من شوند، من شنوایی آنها می‌شوم و با من می‌شنوند، و بینایی‌شان از من خواهد بود و با نور من خواهند دید، من زبان سخنگوی‌شان می‌شوم و دستی برای کارهای سنگین‌شان؛ در این حال اگر مرا بخوانند، اجابت می‌کنم و اگر درخواستی داشته باشند، برآورده می‌کنم. (کلینی، ۱۳۶۵: ۲ / ۳۵۳)

وقتی آن معنای مجرد به سینه پیامبر می‌رسید، چون پیامبر در قرب نوافل و فرائض به حق واصل شده بود، همه امورش خدایی می‌شود و نطق او هم به دست خدا می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱ / ۴۸) این اولیای به جایی می‌رسند که خداوند متکفل همه علوم و اعمال آنها می‌شود. این بالاترین فخر است و نمی‌توان چنین مقامی را به بلندگو تشبیه کرد. (همو، ۱۳۸۷: ۲۰۰ - ۱۸۷) وقتی به این مقام می‌رسند، دیگر منطبق آنها هم خدایی می‌شود و به این رتبه که می‌رسند، «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم / ۴ - ۳) می‌شوند. محی‌الدین عربی در فص یوسفی می‌گوید: «فمنا من یکون الحق سمعه و بصره و جمیع قواه و جوارحه بعلا مات قد اعطاها الشرع الذی یخبر عن الحق.» (خوارزمی، ۱۳۶۸: ۳۵۰) اگر اولیای الهی این مقام را دارند، پس مقام انبیای الهی که برگزیدگان اولیای الهی‌اند، روشن‌تر خواهد بود.

البته صرف نزول لفظی، یعنی بی‌خبری پیامبر از باطن قرآن.

باطن و تأویل قرآن ممکن نیست که به واسطه نزول فرشته وحی بر پیامبر القا گردد؛ زیرا هرچه تنزل یابد و به مقام لفظ و مفهوم و علم حصولی و ذهنی برسد، در قلمرو ظاهر قرآن خواهد بود، نه باطن آن و اگر روح مطهر پیامبر آیات الهی را بدون ترقی به عالم غیب و تنها با نزول فرشته وحی دریافت کند، لازمه‌اش آن است که از باطن و تأویل قرآن آگاهی نداشته باشد؛ در حالی که از جمع‌بندی آیات قرآن به دست می‌آید که آن حضرت از تأویل قرآن و دریافت ام‌الکتاب از مقام لدن با ترقی روح آگاه بوده‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱ / ۴۴)

اگر به امت ابلاغ می‌شد که باید نماز بخوانند، پیامبر باید به تمام جزئیات نماز آگاه می‌بود تا بتواند به آن سفارش کند. این‌طور نبوده است که جبرائیل یک‌بار قرآن را برای پیامبر بیاورد و یک‌بار پیامبر را به مکتب فراخواند و برایش تفسیر قرآن بگوید.

با این بیان، پیامبر قبل از درک الفاظ مادی وحی، حقیقت معقول و مجرد آن را در عالم عقل و مثال درک کرده است و با اشراف به آن حقایق، اجمال در عالم الفاظ مادی را تفسیر می‌کند. وقتی قرآن به قلب پیامبر نازل می‌شود، این پیامبر است که باید با آن قوای ملکوتی که خداوند در اختیارش قرار داده است، آن را به بیان مردم نازل کند.

وقتی به قلب پیامبر وارد می‌شود، باید نازل شود به مراتب: از این بطن به آن بطن، از این حد به آن حد تا برسد به حدی که به صورت الفاظ درآید. (امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۷۸: ۱۳۹)

قرآن سر است. سر سر است. سر مستسر به سر است. سر مقنع به سر است و باید تنزل کند بیاید پایین تا اینکه برسد به این مراتب نازله. حتی به قلب خود رسول الله که وارد می‌شود، باز تنزل بود، یک تنزلی کرده بود تا به قلب وارد شود. بعد هم از آنجا باید نازل شود تا برسد به آن جایی که دیگران بفهمند. (همان: ۱۶۵)

نتیجه

وحی منت خداوند بر خلق خویش است و خالق مهربان، مخلوق خویش را رها نمی‌کند و انبیا را زینت آسمان هدایت قرار می‌دهد. خداوند مهربان‌تر از این است که پیامبران وحی، آتش درون خود را مشعل هدایت کنند و خود خورشیدی برای راه سعادت نیفروزند. آنان که وحی را تجربه پیامبران تفسیر کرده‌اند، هرچند پیامبران را به خیال خویش بزرگ کرده‌اند، خدای را از مقام خدایی و هدایت‌گری خویش خلع کرده‌اند.

پیامبران آن آینه‌های صیقل‌یافته بودند که نور خدا در دلشان متجلی می‌شد. روح‌القدس نیز مؤید روح ایشان می‌شد تا درهای آسمان را فتح کنند. خداوند وحی می‌کرد و روح قدسی آنها به این قوه مجهز شده بود که آن حقیقت وحیانی را ترجمه کند. آن شب که برای اولین بار موانع برطرف می‌شد و اخبار آسمان‌ها برای پیامبران آشکار می‌شد، شب قدر امت‌هایشان بوده است. در این شب، آن قوه ملکوتی به برگزیدگان اولیا اعطا می‌شد و به سفارت الهی انتخاب می‌شدند. نزول دفعی قرآن نیز تنها به همین بیان تبیین‌پذیر است. پیامبران با راهی که طی کرده‌اند، چنان مقرب شده‌اند که منطق آنها خدایی می‌شود.

با این تبیین، حقیقت تنزیل به گونه‌ای بیان شده است که دگراندیشان نمی‌توانند خرده بگیرند. اشکال اساسی آنان این است که دریافت وحی در نظام کلامی، تنها از جانب خداوند دیده شده و نقش پیامبر نادیده گرفته شده است. طبق نظریه ترجمان وحی، پیامبران قوه‌ای مخصوص دارند که ابزار درک هاتف غیب است و به آن ابزار که به واسطه لیاقت خود به آن مجهز شده‌اند، پیام الهی را می‌شنوند و بدون کم‌وکاست به زبان

قوم خود ترجمه می کنند. این ترجمه کار پیامبر است؛ اما از آنجاکه پیام الهی است و این قوه، هدیه الهی است و خداوند خود عصمت وحی را ضمانت کرده است، کلام پیامبر همان کلام خداوند خواهد بود.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آرمسترانگ، کارن، ۱۳۸۳، *زندگی نامه پیامبر اسلام محمد*، مترجم کیانوش حشمتی، تهران، حکمت.
۳. آمدی، سیف الدین، ۱۹۷۱، *غایه المرام فی علم الکلام*، تحقیق حسن محمود عبد الطیف، قاهره، المجلس الاعلی للثنون الاسلامیه لجنة احیاء التراث العربیه.
۴. اقبال لاهوری، محمد، بی تا، *احیای فکر دینی در اسلام*، مترجم احمد آرام، تهران، کانون نشر و پژوهش های اسلامی.
۵. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، *قرآن در قرآن*، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، مرکز نشر اسراء.
۶. _____، ۱۳۸۷، *الوحی و النبوة*، قم، مرکز انتشارات اسراء.
۷. حلّی، حسن بن یوسف، ۱۳۳۷، *ایضاح المقاصد من حکمه عین القواعد*، بی جا، چاپخانه دانشگاه.
۸. خوارزمی، تاج الدین حسین بن حسن، ۱۳۶۸، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران، انتشارات مولی.
۹. سبحانی، جعفر، ۱۳۷۹، *مدخل مسائل جدید در علم کلام*، قم، مؤسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق علیه السلام.
۱۰. سروش، عبد الکریم، ۱۳۷۹، *بسط تجربه نبوی*، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
۱۱. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ۱۳۸۰، *الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه*، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۱۲. صدوق، محمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، *من لایحضره الفقیه*، قم، جامعه مدرسین.
۱۳. طباطبایی، محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه اعلمی للمطبوعات.
۱۴. عطار، فریدالدین، ۱۳۷۲، *تذکرة الاولیا*، تصحیح و توضیح دکتر محمد استعلامی، تهران، زوار.
۱۵. فرید وجدی، محمد، ۱۹۷۱ م، *دائرة المعارف القرن العشرين*، بیروت، دارالمعرفة.
۱۶. قائمی نیا، علی رضا، ۱۳۸۱، *وحی و افعال گفتاری نظریه وحی گفتاری*، قم، زلال کوثر.
۱۷. قدردان قراملکی، محمدحسن، ۱۳۸۶، *آیین خاتم*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۸. قمی، شاذان بن جبرئیل، ۱۳۶۳، *الفضائل*، قم، انتشارات رضی.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *اصول کافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۰. گروه نویسندگان، (جعفر سبحانی و محمدسعید بهمن پور و عبدالکریم سروش)، ۱۳۸۵، *خاتمیت و ولایت*، تهران، سمپاد.

۲۱. _____، (سروش و جعفر سبحانی و غیره)، ۱۳۸۷، وحی و جایگاه پیامبر اکرم، تدوین جواد اژه‌ای، تهران، سمپاد.
۲۲. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ ق، بحارالانوار، بیروت، الوفاء.
۲۳. مقبل المجیدی، عبدالاسلام، ۱۴۲۱ ق، تلقی النبی الفاط القرآن الکریم، بیروت، مؤسسه الرساله.
۲۴. امام خمینی علیه السلام، سیدروح‌الله، بی تا، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۵. _____، ۱۳۷۵، آداب الصلوة (آداب نماز)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۶. _____، ۱۳۷۷، شرح حدیث جنود و عقل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۷. _____، ۱۳۷۸، تفسیر سوره حمد، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۸. _____، ۱۴۱۰ ق، تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، قم، مؤسسه پاسدار اسلام.

مقالات

۱. قدردان قراملکی، محمدحسن، پاییز ۱۳۸۲، «کیفیت نزول قرآن و رهیافت‌های گوناگون آن»، فصلنامه قیسات، ش ۲۹، ص ۱۶۶ - ۱۴۱.
۲. سروش، عبدالکریم، ۱۳۸۷، «طوطی و زنبور»، ماهنامه بازتاب اندیشه، ش ۹۸، ص ۱۹۲ - ۱۷۱.

